



ما سراسر تقصیریم



فرهاد فخرآبادی

روزنامه‌نگار

از ابتدای ساعات شروع رصد خبر در روزنامه منتظر بودم که خطبه‌های نماز جمعه این هفته را بخوانم. نزدیک به سه هفته از افشاء فساد حیرت‌انگیز و بزرگ پیرامون کارخانه چای دیش گذشته‌ها داغ بودن خبر همچنان ادامه دارد. برایم سوال بود که بالاخره این هفته از تریبون‌های نماز جمعه حرفی زده خواهد شد یا سکوت ادامه دارد؟ پیش خودم می‌گفتم مگر امکان دارد چنین فساد وحشتناکی در کشور رخ دهد اما سکوت تا به این حد در نماز جمعه ادامه داشته باشد و طوری برخورد شود که انگار نه انگار چنین فاجعه‌ای در کشور ما رخ داده است.

حالا سه هفته گذشته و خطبه‌های نماز جمعه اول دی به آرامی منتشر می‌شود. یک‌به‌یک خطبه‌ها را مرور کردم. انصافاً درباره همه مسائل صحبت شده بود. وحدت کلام در بسیاری از موارد از جمله موضوع سوادآموزی تا ادامه بحران و فاجعه انسانی در نوار غزه وجود داشته است، اما تنها در دو خطبه نماز جمعه دیدم که به صورت مستقیم درباره فساد اظهارنظری از سوی خطیب نماز جمعه آن شهر صورت گرفته، اظهارنظرهایی که بر دو محور بود:

اولین خطبه‌ای که در این مسیر دیده شد، مربوط به احمد علم‌الهدی، امام جمعه مشهد است. این بار او یک جمله ویژه را بیان کرد و به نوعی شاید نقطه ابهام حرف‌های رئیس جمهوری در گرگان را برطرف کرد. سیدابراهیم رئیسی در گرگان گفته بود: «هدف فسادندماها تا آمدنی مردم است» اما اشاره نکرده بود که این فسادنها شامل کدام گروه می‌شوند تا اینکه علم‌الهدی با تفسیر خودش این ابهام را برطرف کرد و گفت چطور در این مورد هم قاعده «همان همیشگی» رعایت شده است: «در این شرایط رسانه معاند، در تریبون خود مدام تلاش می‌کند به مردم القا کند که در کشور ما دزدی می‌شود اما ابرامی ما امیدوارکننده است که مسئولان ما فساد را کشف و اموال را ضبط می‌کنند تا حق مردم دوباره به بیت‌المال بازگردد.»

بله، باز هم انگشت اتهام به سوی رسانه‌ها رفته است. آنها هستند که مقصر جلوه داده می‌شوند و همچنان مرغ عزا و عروسی هستند. مقصر رسانه‌ها هستند ولی ما بالاخره متوجه نشده‌ایم که «رسانه معاند» در تعریف آنها چه رسانه‌ای است: رسانه باید چگونه برخورد کند که معاند نباشد؟ آیا این تعریف در زمان و مکان دولت‌هایی که روی کار هستند، تغییر می‌کند؟

در دین سایر خطبه‌ها، نتایج مرور عصرگاهی‌ام تنها به یک مورد دیگر در ایلام رسید. اله‌نور کریمی‌تبار، امام جمعه ایلام متفاوت‌تر از علم‌الهدی اظهار نظر کرده بود. او درخواست بر خورد با فساد و عوامل آن را داشت اما نکته اصلی این است که او پیش از اینکه درخواست خود را مطرح کند، تأکید کرده که ایران کمترین فساد را در مقیاس جهانی دارد و دولت سیزدهم، دولتی فسادزد است و مردم باید از این شعارها و اقدامات دولت تقدیر کنند.

البته بخشی از خطبه‌هایی که در تهران هم خوانده شد در همین مسیری است که در ایلام بیان شده است. کامل صدیقی در نماز جمعه تهران، اشاره‌ای به فساد صورت گرفته نداشت ولی از مردم درخواست کرد که در برابر خدمات دولت سیزدهم شکرگذار باشند و شکرگذاری خود را با شرکت در انتخابات مجلس دوازدهم به جای آورند.

نکته اینجاست که این چهره‌ها و تفکری که پشت این سخنان به نظر می‌رسد، گویا نیمه اصلی ماجرا که صورت گرفتن فساد است را نمی‌بینند (یا نمی‌خواهند ببینند) نمی‌گویند فساد از کدام بستر بلند شده، چگونه رشد کرده و کدام شرایط برای او مهیا شده که به این نقطه رسیده است. اما به محض اینکه دود فساد بلند شد، توقع دارند که به نشانه تقدیر و تشکر از دولت هورا کشیده و کف بزینم و بگویند فساد که انجام شده، دمتان گرم که فساد را پدید آورده و قصد دارید با آن برخورد کنید. ریشه‌ها کم‌اهمیت است، شاخ و برگ که گرفت می‌توان شاخ و برگ‌ها را قیچی کرد، فلز از اینکه تا به امروز این ساقه‌ها هر چه قیچی شدند، با توجه به وجود ریشه، جای آن را ساقه‌های جوان تر و تنومندتر از قبل گرفته‌اند.

کلام آخر

بله، از دید آنها رسانه‌ها که دست به افشای فساد می‌زنند و خواهان پیگیری و پاسخگویی هستند سراسر تقصیرند. مقصردند که درباره فساد و برخورد با آن حرف می‌زنند و درخواست خشک شدن ریشه‌ها را دارند. بله، ما تقصیریم که توجهمان به ریشه‌ها جلب شده و کاری با این نادانان نمی‌کنیم که شاخه‌ها قیچی می‌شوند، بله، ما مقصر هستیم که بلندنیستیم درباره قیچی شدن شاخه‌ها قدردانی کنیم.

نیست. آقای زیدآبادی این که ما غیرمنصفانه پس از این که کشور را سال‌ها در اختیار داشتیم و هیچ‌جای سالم تحویل ندادیم یکبارہ بگوئیم که شما طی دوسه سال باید حل می‌کردید. بیخشد من هنوز ۴۰ سالم نشده و شما نزدیک به ۶۰ سال دارید، شما در عرصه سیاسی این کشور فعال بودید و من کلاً ۵/۳ سال در این کشور مسئولیت داشتم و قبل از آن هم در دانشگاه بودم. کم‌نمی‌خواهم مسئله را شخصی بین خودم و شما بکنم، می‌خواهم جریان بیبنم؛ دولت آقای خاتمی، دولت آقای روحانی، دولت آقای هاشمی‌فسنجانی بوده است این که یکبارہ همه مشکلات را بگویند چرا در دوسه سال حل نشده است بله ما یادمان نرفته آقای زیدآبادی! وقتی این دولت را آقای رئیسی تحویل گرفت یک عده در خیابان‌ها دنبال واکسن در بازار سیاه می‌گشتند. دوستانی که غرب‌گرا بودند این‌ها هم به FATF، برجام و این چیزها رأی دادند یعنی ایده حکمرانی‌شان این بود، ما از خاطرمان این جمله نرفته است که باران و آب هم مربوط به برجام است. این را می‌گفتند، مگر غیر از این رفتار کردند که شما بعد از دو سال که دولت تشکیل شده می‌گویند این مشکلات در کشور هست، بله مشکلاتی در کشور هست که قبل از آن آینده‌فروشی شده است اوراق قرضه به مردم فروختند، دولت می‌تواند این را برگرداند؟ شما خوب این‌ها را می‌دانید چون در مجموعه روزنامه‌های فعال هستید که آقای‌های مثل غلامحسین کرباسچی آن جاست که حداقل او اقتصاد را کامل می‌فهمد. با این شرایط کشور را امروز تحویل گرفتیم، در این شرایط کشور می‌گویند که مترو اینقدر سروصدا ندارد، سال ۹۲ که آقای روحانی سر کار می‌آمد بالای ۸۰ درصد این مترو تکمیل شده بود، خوب این مردم این مدل حکمرانی را دیده بودند، دیده بودند که یک دولت ۸ سال عرضه ندارد که یک مترو را تمام کند، شما با بنگلادش قیاس می‌کنید؟ احسنست به شما، چرا امروز این‌ها را می‌گویند؟ این‌ها را باید آن روزی می‌گفتید که آن دولت در حد بنگلادش هم این کشور را اداره نمی‌کرد، این حرف را همه ما باید آن روز می‌زدیم، اما شما عمق حرف‌تان را در مورد نقطه‌قوت جمهوری اسلامی زدید چون شما می‌دانید، نمی‌توانید جمهوری اسلامی بر مبنای مردم‌سالاری دینی را دیکتاتور خطاب کنید، می‌گویند مجلسی تشکیل بدهید که انتصابی باشد، چرا مردم رأی بدهند. آقای زیدآبادی این حرف را الان نمی‌زنید، سال ۸۴ زمانی که آقای احمدی‌نژاد رأی آورده بود آن زمان که دیگر تقبل نشده بود، انتخابات را آقای خاتمی برگزار کرده بود، ۸۸ نیست که الان من و شما سر آن مناقشه داشته باشیم، ۸۴ را می‌گوییم؛ شما و دوستان‌تان بیبانه‌ای را امضا کردید و گفتید ما روشنفکران خطری را در کشور می‌بینیم که روشنفکرانی که در اروپا بودند خطر هیتر را حس کرده بودند. شما روز اول در مقابل نتیجه رأی مردم ایستادید. فادر مورد چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ مردم به نگاهی که شما و امثال شما دارید الان اقبالی ندارند، نیازی نیست واگذار کنید، مردم تعیین می‌کنند. زیدآبادی؛ فکر می‌کنم بحث منعقد شده و می‌توان آن را ادامه داد، من فکر می‌کنم که آقای خضریان احتمالاً من را با شخص دیگری اشتباه گرفته‌اند.

خضریان: نه.

زیدآبادی؛ یا اساساً مطالب من را دنبال نکردند. چون این چیزهایی که می‌گویند هیچ کدام نه ربطی به من دارد و نه هیچ‌وقت بخشی از اصلاح‌طلبان بودم.

خضریان؛ شما از رفتن ساسی‌مانکن در ستاد کربوی دفاع نکردید؟ بعد می‌گویند با شارلاتانیزم می‌خواهند رأی را ما بگیرند؟ زیدآبادی؛ اجازه بدهید. سهم من از دولت جمهوری اسلامی این‌جا بدو و آن‌جا بدو، صحبت کن، حرف بزین و نظر بده و ۷ سال زندان و محرومیت دائمی بوده است. من تازه می‌توانم چیزهایی بنویسم. هیچ‌وقت نه در قدرت بودم و نه کمترین پستی در این کشور داشتم، اگر خواننده بودند یکی از منتقدان سرسخت دولت آقای خاتمی من بودم، همیشه با دوستان اصلاح‌طلب دعوا می‌کردیم سر این که شما آقای خاتمی را تضعیف می‌کنید. مطالب من را در دوره آقای روحانی بخوانید که تقریباً ایشان را بیچاره کرده بودم، یعنی هیچ صحبتی نبود که ایشان و آقای ظریف داشته باشند و من نقد نکنم. در مورد آقای احمدی‌نژاد هم که می‌گویند اتفاقاً من خیلی نگران روی کار آمدنش نبودم و همان موقع اولین مطلب را من نوشتم که این بالاخره رأی آورده و بگذارید ببینیم چه کار می‌خواهد بکنند، انقدر به ظاهرش حمله نکنید و چنین و چنان، بنابراین من که همیشه صدای منتقدی بودم و اصلاً در این دعوی جنحی نایستادم که گردن من باشد که چرا چنین گفتی و آن موقع نگفتی، آن موقع که گفتیم و با صدای بلند هم گفتیم، من اصلاً به آقای روحانی رأی ندادم، من یک بار در انتخابات‌ها شرکت کردم که سال ۸۸ بود که خاطراتم من به زودی در می‌آید. سخنرانی می‌کردم، همان روز انتخابات، من را گرفتند و پوسستم را کردند و ۶ سال در زندان نگه‌م داشتند، بعد هم ۵ سال تبعید و محرومیت مادام‌العمر که این‌ها سهم من بوده و نسبت به این‌ها می‌توانم از خودم دفاع کنم. در مورد آقای کرباسچی هم باید بگویم من روزنامه‌نگاری آزاد بودم، روزنامه‌نگاری که هر جا می‌گذشتند کار کنند، کاری می‌کردم. چندسال روزنامه‌اطلاعات بودم و بعد به روزنامه‌همشهری رفتم. در زمان آقای کرباسچی شهردار تهران بودم و ما هم آن‌جا بودیم، رابط‌های می‌نداشتیم. نقدی که من به آقای کرباسچی در روزنامه می‌کردم هیچ‌کس انجام نمی‌داد، ما با هم اختلاف نظر، اختلاف فکر و اختلاف استراتژی داریم. البته که بعداً من را به زندان بردند و برگرداندند و آقای احمدی‌نژاد شهردار تهران شده بود بلافاصله دستور داده بود که این را این‌جا راه ندهید. خاطراتان هست که آن‌جا این موضوع خیلی سروصدا کرد. این سهم ما از جمهوری اسلامی به عنوان شهروندی که حرف می‌زده، فعالیت می‌کرده، مطالعه می‌کرده و نقد می‌کرده، است. آقای کرباسچی هم الان از کارگران جدا شده است و روزنامه‌های راه انداخته که نه حزب است و نه گروه، ما همکار نیستیم و لزوماً همفکر هم نیستیم. روزنامه‌های است که انواع و اقسام افراد آن‌جا هستند و یکی هم من هستم که یادداشتی می‌نویسم.

امام بروز و ظهور پیدا کرد، یعنی محل نزاع دوباره حول این مسائل شکل گرفت. این چپ و راست بعد از رحلت حضرت امام در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی از دل جریان راست، جریان جدیدی تحت عنوان جریان راست دولتی متولد شد یا همان جریان کارگزاران که جناب آقای زیدآبادی در همان روزنامه هم‌میهن که متصل به همین جریان راست دولتی آن روزگار با آقای کرباسچی و دوستان‌شان فعالیت می‌کنند. این جریان راست دولتی از درون راست کنده شد و با جریان چپ سیاسی، جریان جدیدی را شکل دادند به نام اصلاح‌طلبان. در مقابل اصلاح‌طلبان یک جریان راستی که از آن راست دولتی را منتهای کنیم، جریانی به نام اصولگرایان را شکل داد که این‌ها در مسائل فرهنگی، سیاست خارجی، قوانین مطبوعات و موضوعات متعددشان از جمله مسائل مربوط به دانشگاه باز با هم به اختلافاتی خوردند و دوگانه‌ها و نظام‌های انتخاباتی حول این‌ها شکل گرفت. اما به باور من بعد از سال ۸۴ این موضوع کنار رفته بود یعنی این‌دوگانه کارکرد خودش را از دست داد، یعنی دیگر نمی‌توانیم گروه‌های سیاسی را بر مبنای چپ و راست یا اصلاح‌طلب و اصولگرا با هم تعریف کنیم، زیرا در مشارکت سیاسی مردم اینطور نبود که در رأی دادن و مشارکت‌شان نگاه کنند که فلانی اصلاح‌طلب است یا اصولگرا و اصلاً مبنای رأی دهی رفت روی ایده‌های اداره کشور؛ یعنی نکته درستی که آقای زیدآبادی فرمودند. ایده‌هایی که کشور را اداره می‌کند چیست. اگر غیر از این بود ما شاهد حضور هم‌زمان آقایان کربوی، مهرعلیزاده و حتی آقای هاشمی‌فسنجانی با هم در انتخابات نبودیم. از آن طرف در اصولگرایان شاهد حضور هم‌زمان آقایان احمدی‌نژاد، قالیباف، تولکی، ولایتی و رضایی نبودیم و چون جریان‌های سیاسی هنوز این باور دقیق را از جامعه نداشتند، خاطر همست که مثلاً اصلاح‌طلبان به آقای کربوی فشار می‌آوردند که شما از صحنه رقابت کنار بروید و بگذارید آقای معین در انتخابات شرکت کند؛ در حالی که اصلاً سید رأی آقای کربوی، بعداً معلوم شد که اگر آقای کربوی در صحنه نبود، اینطور نبود که رأی او به سید رأی آقای معین اضافه شود، احتمالاً بخشی از سید رأی آقای کربوی به سید رأی آقای احمدی‌نژاد اضافه می‌شد چون موضوعش پرداخت ۵۰ هزار تومان به هر ایرانی بود. یا اینطور نبود که اگر آقای قالیباف از صحنه رقابت کنار می‌رفت، سید رأی او به سید رأی آقای احمدی‌نژاد الزاماً اضافه می‌شد. یعنی جامعه دیگر در این دوگانه چپ و راست رأی نمی‌داد و یک تکثر سیاسی در کشور رقم خورد. یعنی آقای زیدآبادی که در ستاد انتخاباتی آقای کربوی بود، سید رأی آقای کربوی در سال ۸۸ با سید رأی آقای میرحسین یکی نبود؛ نه ۸۸ و نه ۸۴ یا سید رأی اصولگرایانی که به قبل این‌ها را یک جناح می‌دیدیم. واقعاً مردم بین این‌ها تفاوت قائل بودند یعنی مردم بین آقای لاریجانی یا آقای احمدی‌نژاد، احمدی‌نژاد یا قالیباف فرق قائل بودند و هر چه جلوتر آمدیم این تکثر و اختلاف دیدگاه‌ها بیشتر شده است. حتی در جریان‌های سیاسی در بین آن‌هایی که جریان‌های سیاسی را لیدری می‌کنند عموماً آن‌ها هم به همین باور رسیده‌اند؛ مصداقش این جاست که سال ۹۲ که خاطر شما بزرگواران رفت، آقای عارف به‌عنوان کسی که معاول آقای خاتمی بود در صحنه انتخابات حضور داشت، آقای روحانی هم در صحنه انتخابات حضور داشت. آقای روحانی عضو جامعه روحانیت مبارز و جزو نفرات مؤثر و نزدیک به جناح راست به حساب می‌آید اگر بخواهیم از گذشته این‌ها صحبت کنیم، اما می‌بینید که فردی مانند آقای خاتمی، آقای عارف را قانع می‌کند که از صحنه انتخابات کنار برود و آقای روحانی آن‌ها را در صحنه انتخابات نمایندگی کند، علت این است که آقای روحانی ایده‌ای را مطرح کرده بود که آقای عارف نتوانسته بود این را در جامعه مطرح کند آن هم ایده بستن با کدخدا بود، یعنی ایده‌ای داشت - کرده بود که در جامعه طرفدار و حامی پیدا کرده بود. لذا چون آن قطب‌بندی چپ و راست و اصلاح‌طلب و اصولگرا هم معنایی ندارد، فردی مانند آقای خاتمی حاضر می‌شود آقای عارف را کنار بگذارد، یا عین همین اتفاق در سال ۹۶ برای آقای جهانگیری رخ می‌دهد. وقتی این دو قطبی کنار می‌رود این صحبت و فرمایش آقای زیدآبادی مبنی بر این که ما به شما واگذار می‌کنیم یعنی ما و شما می‌توانیم وجود نداریم، بلکه یکسری فکرها، تفکرات، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی حضور دارند که هر کدام ایده‌ای برای اداره کشور دارند. ممکن است آقای زیدآبادی بگویند من ایده‌ای برای اداره کشور ندارم، خودبه‌خود کنار گذاشته می‌شود. بعضاً دوستان مطرح می‌کنند که احراز صلاحیت‌ها مسئله است، چون گام بعدی می‌رویم می‌گویند که اگر می‌خواهید احراز صلاحیت‌ها و شورای نگهبان، بحث را روی حرف‌هایی می‌برند که قبلاً پاسخ آن داده شده است. یکی از آن پاسخ‌ها این جاست. ما انتخاباتی را در این کشور تحت عنوان انتخابات شورای شهر دوم داشتیم. احراز صلاحیت انتخابات شورای شهر دوم با چه کسی بوده است؟ با نمایندگان مجلس آن دوره که مجلس ششم بودند، یعنی دوباره رئیس مجلس، آقای کربوی کسی که آقای زیدآبادی در سال ۸۸ از عملکرد ایشان راضی بوده که در ستاد ایشان فعالیت کرده است. آقای کربوی به‌عنوان رئیس مجلس، هیئت نظارت بر انتخابات در مجلس‌شان تشکیل شده است؛ مجلسی که اکثریت دست جریان دوستانی است که آن دوره کلمه اصلاح‌طلبی در موردشان معنا داشت. مجری انتخابات چه کسی است؟ دولت آقای خاتمی، یعنی الان مجلس دولت فعلی را مطرح می‌کنند که مجلس و دولت دست شماست، خوب بروید و حل کنید. من به شما می‌گویم که آن موقع دولت دست شما بود، مجلس هم که دست شما بود، بالاترین سطح احراز صلاحیت‌هایی که می‌شود از استانداردهایی که در جمهوری اسلامی هست گذر کرد. ممکن است شما یادتان نیاشد که اعضای نهضت آزادی با کراوات تبلیغات‌شان را در سطح شهر تهران زده بودند، یعنی آن‌ها هم تأیید شده بودند. مشارکت در انتخابات ۱۳ درصد بود، یعنی پایین‌ترین مشارکت سیاسی در تاریخ جمهوری اسلامی ایران. یعنی مسئله مشارکت دیگر مسئله تأیید یا رد یک نهضت آزادی یا ملی-مذهبی یا اصلاح‌طلب یا فلاں چهره اصولگرا



علی خضریان:

چون شما (زیدآبادی) می‌دانید، نمی‌توانید جمهوری اسلامی بر مبنای مردم‌سالاری دینی را دیکتاتور خطاب کنید. می‌گویند مجلسی تشکیل بدهید که انتصابی باشد

بگیریم زیرا توان مان محدود است و مخاطبان مان همین حد هست و الان هم که وضع در حال خرابتر شدن است، به هر حال حرف این است که این مشارکت و این که دوباره شلوغی راه بیاندازیم و تعدادی به آن صورت بیایند رأی بدهند... اگر این مجلس کاملاً انتصابی بود به نظرم سرجمع بهتر از این نوع انتخاب بود. چون ببینید که در شهرستان‌ها افراد را با چه کیفیتی می‌آورند؛ تمام نیروهای سیاسی مؤثر یا آدم‌های متخصص را حذف می‌کنند و می‌ماند تعدادی از همین فامیل‌ها که می‌خواهند از طریق رقابت فامیل‌ها نرخ مشارکت را که البته مشارکت نیست، نرخ افرادی که رأی می‌دهند را بالا ببرند. بعد ببینید که آن‌ها چه حرف‌هایی می‌زنند و طرفداران‌شان چه کسانی هستند و نسبت‌شان با بقیه چیست، یعنی گاهی حرف‌هایی از این مجلس شنیده می‌شود که بسیار تعجب‌برانگیز است. هر نماینده‌ای که در آمریکا حرف می‌زند نماینده حزب دموکرات یا جمهوری خواه باید پاسخ بدهد که موضوع چیست. این‌جا اساساً این هم نیست، یعنی به‌نظر من گاهی اوقات نمایندگان مجلس (عذر می‌خواهم) به خطرناک‌ترین آدم‌های این کشور تبدیل می‌شوند، زیرا هیچ چیزی مانع‌شان نیست؛ نه حزبی که آن‌ها را کنترل کند و نه هیچ چیز دیگر. تصور می‌کند که من آمده‌ام و نماینده مردم هستم و عملکردم هم بی‌پولیستی است و مردم را می‌تواند بشوراند. چه بسیار از منابع کشور را این‌ها هدر داده‌اند. مثلاً بخشی هست که تحمیل شده از بیمارستان گرفته تا فرودگاه که بدون دلیل کارشناسی ساخته شد، این‌ها مانده و نگهداری‌شان پرهزینه شده و نمی‌شود آن را ادامه داد و این هم وضع نیروهای انسانی ما که به این شکل به صورت پا به فرار جلو می‌روند و هر جا می‌روند همین است، همه می‌گفتند تو که امیدواری‌هایی داشتی و تو هم که این را به هزار چیز دیگر مشروط کرده‌ای، بنابراین ما چرا بیاییم؟ به‌نظر من، مشکل اصلی این‌هاست و نه این که الان چقدر در انتخابات مشارکت می‌کنند. آقایان تا الان می‌گفتند ما می‌توانیم انجام بدهیم، خوب انجام بدهید.

علی خضریان: زمانی که ما در مورد مردم‌سالاری دینی و مشارکت در انتخابات به‌عنوان یکی از محصولات مردم‌سالاری دینی می‌خواهیم صحبت کنیم، خوب است اول از همه این را یک بار مرور کنیم که در نگاه حضرت امام به‌عنوان پایه‌گذار نظام جمهوری اسلامی ایران باور به مردم و ایمان به مردم یک امر ویرتینی و تضعیفی نبود. یعنی زمانی که حضرت امام می‌خواستند عنوان حکومت پس از انقلاب اسلامی را جمهوری اسلامی قرار بدهند، هم‌زمانی فضای گفتمانی ایشان در کشور به‌قدری غلبه داشت که اگر راجع به جمهوری اسلامی عنوان حکومت اسلامی را هم به کار می‌بردند، بعد بود در جامعه با مخالفت مواجه شود، اما ایشان مبنای بر جمهوری اسلامی قرار دادند یعنی باور داشتند که مردم‌سالاری دینی در این کشور محل‌رف مشکلات و حل چالش‌هاست. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ما اگر در تاریخ جریان‌شناسی بخواهیم که دو قطب قرار بدهیم، به‌عنوان دو قطبی‌هایی شکل می‌گرفت. یکی از ابتدایی‌ترین اتفاقاتی که پس از پیروزی انقلاب رخ داد موضوع تدوین قانون اساسی بود که دو رویکرد روی این مسئله شکل گرفت، محل نزاع هم نزاع حول اسلام سیاسی یا اسلام فقهاتی بود. دو دیدگاه و رویکرد حول خط امام و مقابل خط امام اگر جریان‌های سیاسی آن موقع را بخواهیم خلاصه بگوئیم که در خلاصه مطلب کدام جریان‌ها بودند دو قطبی خط امامی‌ها و مقابل خط امامی‌ها شکل گرفت. بعد از اقبال مردم در انتخابات به سمت نیروهای خط امام، آغاز مسائل و دیدگاه‌های مختلف بین نیروهایی که ادعا می‌کردند ما می‌خواهیم بر مبنای خط امام کشور را اداره کنیم دوباره اختلاف افتاد که مثلاً قانون کار با چه رویکردی باشد، دخالت دولت در بازار تا چه سطحی باشد، نوع روابطمان با آمریکا تا چه سطحی باشد، نحوه مواجهه با جایگاه ولایت‌فقیه در چه سطحی باشد. در این موضوعات با هم رقابت‌های سیاسی شکل گرفت که دو جریان چپ و راست سیاسی درون خط

